جلسه 688

دوشنبه 10/11/90

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

خلاصه عرائض دیروز این شد که بین حکم واقعی وظاهری تضاد نیست، چون روح حکم واقعی حب و بغض هست، و در موارد حکم ظاهری مخالف با روح حکم واقعی، روح حکم واقعی لطمه نمی بیند، بلکه فعلیت حکم واقعی به معنای اینکه حکم واقعی وجود دارد و روح آن که حب واجب یا بغض حرام هست لطمه ندیده، به این معنا ما می پذیریم حکم واقعی فعلی است. اما به ملاک تزاحم حفظی شارع با اینکه آن واجب محبوبش هست حبا شدیدا، ولکن اذن می دهد در ترک محبوب به ملاک تزاحم حفظی، این بحث دیگری است. اگر مرادتان از اینکه حکم واقعی فعلی نیست این است که به ملاک تزاحم حفظی و در مرحله تزاحم حفظی می خواهید ببینید که مولا اذن در ترک واجب واقعی داده است یا نه، خب بله، به این ملاک حساب کنید حکم واقعی فعلی نیست چون اذن در ترک واجب داد یا اذن در ارتکاب حرام داد. ولکن این اذن در ترک واجب چون به ملاک تزاحم حفظی است با آن فعلیت حکم واقعی به معنای اول یعنی وجود روح حکم واقعی که حب به واجب است وبغض به حرام، با آن فعلیت حکم ظاهری تضادی ندارد. و مهم همان فعلیت است که وجوب واقعی ثابت باشد بما له من الروح و هو حب المولی لذلک الواجب، یا حرام واقعی در فرض جهل هم حرام باشد بما له من الروح وهو بغض الحرام. این سر جای خودش محفوظ است. پس تضاد مشکلش برطرف شد، چون در همان مثالی که دواءی مشتبه شد با یک مایع نجس، شرب دواء واجب است و شرب مایع نجس حرام است، مولا به ملاک تزاحم حفظی چون حفظ شرب آن دواء اهم است به نظر مولا، امر می کند مکلف را به اینکه هر دو مایع را بخور. حرمت شرب مایع نجس روحش یعنی مبغوضیت شرب مایع نجس او سر جای خودش محفوظ است، هنوز هم مولا از شرب مایع نجس بدش می آید و مبغوضش هست و هیچگاه محبوب نمی شود، ولکن در عین حال امر می کند به شرب آن مایع نجس احتیاطا. اراده می کند ارادة طریقیة که مکلف هر دو مایع را بخورد. ولکن آن مایع نجس لایزال مبغوضا. تضادی در کار نیست. مگر نمی شود انسان یک چیزی مبغوضش باشد ودر عین حال به ملاک دفع افسد به فاسد اراده بکند انجام آن را، حالا چه اراده تکوینیه و چه اراده تشریعیه. تضادی بین این نیست که انسان اراده کند یک شیئی را در عین حال آن شیء مبغوض است نزد این شخص. تضاد بین بغض فعل واراده اتیان آن فعل ما احساس نمی کنیم. پس مشکلی از ناحیه تضاد اینجا مطرح نیست.

اما مشکل نقض غرض جوابش واضح است که: غرض از جعل حکم واقعی محرکیت علی تقدیر الوصول هست نه محرکیت مطلقه. بنابراین وقتی که حکم واقعی واصل نشد مولا غرضش تعلق نگرفته است که این حکم واقعی محرکیت داشته باشد عند عدم الوصول، تا بعد بگوئید جعل حکم ظاهری مخالف آن نقض غرض است. پس هم مشکل تضاد و هم مشکل نقض غرض حل شد.

فقط نتیجه ای که می گیریم این است که طبق بیان مرحوم آقای صدر در اشتباه واجب به حرام مثل این مثال دواء ومایع نجس روشن است که تزاحم حفظی است بین غرض وجوبی و غرض تحریمی. شارع در مقام تزاحم حفظی گاهی بخاطر اهم بودن حفظ آن غرض تحریمی امر می کند به اجتناب از هر دوی این دو مایع، وگاهی هم بخاطر اهم بودن حفظ غرض وجوبی امر می کند به شرب هر دو مایع.

اما در جائی که بحث اشتباه حلال به حرام هست، طبق نظر مرحوم آقای صدر شارع اگر بخواهد اذن در ارتکاب بدهد باید آن حلال که مشتبه شده به حرام، حلال اقتضائی باشد، یعنی حلیتش ناشی باشد از غرض ترخیصی مولا. بعد بگوئیم خب مولا می گوید اگر اینکه گفتیم کل شیء لک حلال در شبهات بدویه بعد الفحص، ما بعضی از موارد از این شبهات بدویه را حلال واقعی کردیم، برخی از این شبهات بدویه را حرام واقعی کردیم. مکلف نسبت به شرب تتن نمی داند که آیا این حلال واقعی است یا حرام واقعی. مولا وقتی می گوید کل شیء لک حلال، معنایش این است که غرض ترخیصی را مقدم کرده است بر غرض تحریمی. یعنی مولا می گوید من غرضم به این تعلق گرفته بود و دوست داشتم که مکلف نسبت به حلال واقعی مرخص العنان باشد، ونسبت به حرام واقعی هم بغض داشتم، مصلحت تزاحم حفظی اقتضاء کرد که آن غرض ترخیصی ام را مقدم کنم، بگویم کل شیء لک حلال.

ولذا آقای صدر نتیجه می گیرد می گوید اگر حلال ما حلال لا اقتضائی بود، شارع که حرام نکرده است آن مباحات را نه بخاطر این بوده است که دوست دارد آنها مباح باشند و مکلف نسبت به آنها مرخص العنان باشد، نه، از باب اینکه مفسده ملزمه در آن نیست، غرض تحریمی در آن نیست، ولذا گفته حلال. به این می گویند حلال لا اقتضائی. یعنی شارع غرضش و حبش به این تعلق نگرفته بود که مثلا شرب التتن را حلال کند و مکلف را مرخص العنان کند در شرب تتن. نه، از باب اینکه وجهی برای تحریمش نمی دید تحریم نکرد. لذا اگر اشتباه بشود بین حرام و بین حلال لا اقتضائی، با این توجیه آقای صدر معنا ندارد که شارع بیاید در اینجا حلیت ظاهریه جمع کند. چون تزاحم حفظی نیست. چون یک طرف غرض تحریمی است اگر حرام باشد شرب تتن، وطرف دیگر اصلا غرض ترخیصی نیست لاغرض است. اگر حلال باشد به نحو حلال لااقتضائی یعنی شارع هیچ غرضی در آن ندارد. خب تزاحم الغرضین نمی شود در مقام تزاحم حفظی. ولذا چاره ای جز جعل وجوب احتیاط نیست.

ولی آقای صدر می گوید: ما مشکل اثباتی نداریم، چون از کل شیء لک حلال پی بردیم شارع در شبهات بدویه موضوعیه یا در شبهات بدویه حکمیه بعد الفحص که اصالة الحل جعل کرده به برهان إنّ کشف می کنیم پس تزاحم بوده بین مباح اقتضائی وبین حرام. و الا اگر می خواستیم تزاحم بین مباح لا اقتضائی و حرام می خواستیم فرض کنیم، اینجا معنا پیدا نمی کرد تزاحم حفظی و جعل قاعده حل. از جعل قاعده حل می فهمیم که شبهات بدویه که قاعده حل دارد اشتباه بین حرام و بین مباح اقتضائی هست. وشارع غرض ترخیصی اش را که دوست دارد آن حلال مکلف نسبت به آن مرخص العنان باشد آن غرض ترخیصی اش را در مقام تزاحم حفظ یمقدم کرده بر غرض تحریمی. این محصل فرمایش مرحوم آقای صدر.

پس تزاحم حفظی در موارد جهل مکلف است. حالا شارع چه نوع حکم ظاهری جعل می کند اینها دیگر مرجح های کمی، کیفی مطرح می شود. یعنی شارع برای کیفیت جعل حکم ظاهری در مرحله تزاحم حفظی کیفیت محاسبه اش فرق می کند. در امارات نحوه جعل حکم ظاهری اش تابع قوت احتمال است. چون خبر ثقه که بر یک حکمی قائم می شود قوت احتمال پیدا می کند یعنی کاشفیت ظنیه پیدا می کند که این خبر ثقه صادق هست و حکم الله همانی است که خبر ثقه آن را گفت. شارع هم بر اساس آن خبر ثقه حکم ظاهری جعل می کند، که اگر خبر ثقه حکم ترخیصی بگوید شارع جعل حکم ترخیصی می کند، خبر ثقه حکم تکلیفی الزامی بگوید شارع جعل حکم الزامی ظاهری می کند. نحوه جعل حکم ظاهری اش در مقام تزاحم حفظی تابع قوت احتمال هست در امارات.

اما در اصول فرق می کند، قطا قوت احتمال به تنهایی منشأ جعل حکم ظاهری در اصول نیست. یک نکات دیگری هم در کنارش هست که در جای خودش بحث می کنیم.

اقول: این فرمایشات آقای صدر تبعا للمحقق العراقی ناتمام است:

اولا: روح حکم واقعی به نظر ما حب و بغض نیست. همین مطالب خود آقای صدر بر علیه خود ایشان است که فرمود انسان ممکن است نسبت به یک شیئی بغض داشته باشد در عین حال اراده کند انجام آن را. خود ایشان تصریح می کند. خب این اراده ممکن است اراده واقعیه باشد نه اراده ظاهریه. مثل موارد تزاحم فاسد و افسد. خب جناب آقای صدر! با اینکه شما پذیرفتید که این فاسد مبغوض مولا هست، یک راننده ای دارد در جاده می رود می بیند یا باید بزند به این نرده ها و ماشینش آسیب ببیند وخودش هم ممکن است مجروح بشود، یا بزند به ماشین روبرو که که کلا به دره می افتد و مسافرینش همه نابود می شوند. این اختیار می کند خودش را به نرده بزند، همان موقع یک یا عباسی هم می گوید و خودش را به نرده می زند. خب این دفع افسد به فاسد می کند. شما خودتان گفتید که اختیار اینکه به نرده ها بخورد این فاسد است ومبغوض است، ولذا می گوید یا حضرت عباس، چون این کار مبغوض ومکروه است. خب چه جوری اختیار کرد این فعل را؟ حالا اگر این راننده یک مولایی داشت، پدرش کنارش نشسته، این جوان نپخته است ممکن است تصمیم های دیگری بگیرد، ولی پدرش می گوید بپیچ طرف دره، پسر هم گوش به حرف پدر می دهد. خب این اراده تشریعیه پدر روحش چیست؟ حب است؟ دوست دارد که این ماشین به نرده ها بخورد دست وپای خودش و پسرش بشکند؟ قطعا اینطور نیست. در عین حال این حکم واقعی هست و روحش هم هست.

روح حکم واقعی حب نیست بلکه طلب قائم به نفس مولاست. همینی که تعبیر می کنند می گویند تعلق غرض لزومی. تعلق غرض لزومی مولا به فعل عبد. ما از آن تعبیر می کنیم به تعلق طلب در نفس مولا نسبت به فعل عبد که می گوید می خواهد از او این کار را انجام بدهد. روح حکم واقعی این است. آنوقت چه جور جمع می شود این روح حکم واقعی با ترخیص در ترک؟ چه جور در عین حال شما می گوئید روح حکم واقعی هست و از آن طرف اذن در مخالفت هم مولا می دهد؟ با هم جمع نمی شود. با انتخاب فاسد مولا ناراحت می شود چون غرضش تفویت شد نه اینکه چون محبوبش از بین رفت. اگر شما می گوئید ما اسم این را می گذاریم محبوب، آن حضرت عباس هم که می گوید چون محبوب طبعی نیست ولی محبوب بعد الکسر و الانکسار هست. اگر اینطور است پس چرا داریم بحث می کنیم؟ آقای صدر که اصلا بحثش بر همین است که صریحا می گوید ربما یختار الانسان ما لایشتاق الیه. صریحا این عبارتش هست و بر همین اساس جمع حکم ظاهری و واقعی را به این نحو تنظیم کرد، محقق عراقی هم در مقالات همین را گفت، گفت شوق به واجب هست ولی اراده آن در موارد حکم ظاهری مخالف نیست. مولا شوق دارد به واجب واقعی، ولی ارده مولا تعلق گرفته است به اینکه شما آن را ترک کنید چون استصحاب حرمت دارد ولو فی علم الله واجب است.

پس ما می گوئیم روح حکم واقعی حب و بغض نیست. خود آقای صدر هم در جلد دوم بحوث در بحث واجب معلق ومشروط گفت که صرف حب و بغض روح حکم واقعی نیست، مولا باید متصدی طلب آن بشود از مکلف. و الا مولا لولا أن اشق علی امتی لأمرتهم بالسواک عند کل وضوء، خیلی دوست دارد پیغمبر که ما هر وضوئی که می گیریم همراه با آن مسواک بزنیم واگر نبود که بر مؤمنین و بر امت پیامبر سخت می شد فرمود لولا أن اشق علی امتی لأمرتهم بالسواک. خب جناب آقای ضیاء وآقای صدر! مولا حب دارد به مسواک زدن عند کل وضوء، آیا این روح وجوب است؟ مصلحت تسهیل اقتضاء می کند که الزام نکند. حالا این مصلحت تسهیل در مورد مسواک زدن اقتضاء می کند که مطلقا اذن در ترک بدهد، در شبهات بدویه مصلحت تسهیل اقتضاء می کند که مادام الشک مولا اذن در ارتکاب بدهد. چه فرق می کند؟ مصلحت تسهیل در مسواک زدن اقتضاء کرد اذن در ترک مسواک زدن را مطلقا، حالا در شبهات بدویه مصلحت تسهیل محدودتر است اقتضاء می کند اذن در ترک احتیاط را در شبهات بدویه. روح مطلب که عوض نمی شود. یا مثلا طلاق روایاتی داریم مفادش این است که طلاق مبغوض عند الله است، در عین حال شارع اذن داده در طلاق. خب بگوئیم روح حرمت واقعیه هست؟ کی روح حرمت واقعیه هست. بالاخره شارع بخاطر مصلحت تسهیل اذن داد در طلاق ولو مبغوضش هست، چه جور می خواهیم بگوئیم اینجا روح حکم واقعی هست؟

ما اگر از نظر عقلائی وعرفی بخواهیم حساب کنیم که از اول نباید قیافه فیلسوف مآبانه بگیریم. بیائیم مثل یک انسان عرفی بگوئیم ما هم قبول داریم حقیقت اینکه شارع اذن در ترک مسواک، با اینکه اذن می دهد در ترک احتیاط در شبهات بدویه، حقیقت اینها هیچ فرق نمی کند. این را بپذیریم. مسواک زدن محبوب مولا بود ولی بخاطر مصلحت تسهیل اذن داد در ترک مسواک. واجب هم محبوب مولاست در مواردی که حب هست، ولی شارع بخاطر مصلحت تسهیل در شبهات بدویه اذن می دهد در ترک احتیاط. هیچ فرقی با هم نمی کنند. فقط یک فرق عقلائی دارند، وآن این است که از نظر عقلاء حقیقت قانون و حکم به این است که با قطع نظر از جهل مکلف حساب کنیم ببینیم هل یرضی المولی بمخالفة الحکم الواقعی أم لا؟ با قطع نظر از جهل مکلف اگر حساب کنیم می بینیم در مثل مسواک بله مولا کاری به جهل مکلف ندارد، مولا می گوید من اذن می دهم ددر ترک مسواک للعالم والجاهل. این از نظر عقلائی منافات دارد با روح حکم واقعی. ولکن در مورد حلیت ظاهریه در شبهات بدویه اذن در مخالفت به ملاک جهل است. چون به ملاک جهل اذن در مخالفت داده شده است عقلاء از نظر عقلائی می گویند حکم واقعی محفوظ است، روح حکم واقعی هم نگوئید حب و بغض، تا اشکال پیدا بشود و نقض بشود به موارد دفع افسد به فاسد. بگوئید روح حکم واقعی تعلق طلب مولاست نسبت به آن واجب یا تعلق طلب مولاست نسبت به ترک حرام با قطع نظر از حال جهل مکلف. منافات ندارد که با توجه به حال جهل مکلف مولا اذن بدهد در ارتکاب. این از نظر عقلائی باید بحث را در نظر بگیریم و نتیجه این بحث این می شود که به نظر عقلاء قانون واقعی وحکم واقعی فعلی است. یعنی چی؟ یعنی چون توقع عقلاء از اول محدود است، توقع ندارند از حکم واقعی که طلب لزومی فعلی داشته باشد مولا نسبت به واجب یا نسبت به ترک حرام. نه، توقعشان این است که با قطع نظر از جهل مکلف مولا در واجب طلب لزومی داشته باشد نسبت به اتیان واجب ودر حرام طلب لزومی داشته باشد نسبت به ترک حرام، با قطع نظر از جهل مکلف. بیش از این توقع ندارند. ولذا می گویند قانون هست ولی ما نمی دانیم و معذوریم. آنوقت نتیجه هم این است که در مواردی هم که علم اجمالی داریم مولا می گوید که احتیاط بر تو حرجی است می توانی یکی از این دو آب را که می دانی نجس است بخوری، عقلاء می گویند مبادا یک وقت هر دو آب را بخوری. این نتیجه همین ذهن عقلائی است. ذهن عقلائی این را می گوید، می گوید شما می دانی یکی از این دو آب نجس است باید احتیاط کنی. اگر می گوئی احتیاط بر من حرجی است و شارع گفته ما دینما را بر اساس حرج قرار ندادیم، خب می فهمیم که شما مجازی یکی از این دو آب را بخوری. خب اهلا و سهلا یمی از این دو آب را بخور. اما اگر آمدی آب اول را خوردی و دفع حرج شد، وبعد آب دوم را هم خوردی وواقعا هم همان آب دوم آب حرام بود، آیا مولا نمی گوید که چرا آب دوم را خوردی؟ آب دوم که همان حرام معلوم بالاجمال بود. مولا احتجاج می کند ممکن است عقاب بکند.

این یک دید عقلائی است در مسأله. و الا اگر با دید عقلی می خواستیم حساب کنیم خب همان کاری را می کردیم که مرحوم صاحب کفایه کرد. گفت وقتی شارع اذن می دهد در شرب احد المائین لابعینه، پس این حکم واقعی فعلی علی أیّ تقدیر نیست. اگر آب اولی که من خوردم نجس بود اذن در ارتکابش داشتم پس فعلی نیست. آب دوم هم که معلوم نیست نجس باشد. من علم ندارم به یک تحریم شرب نجسی که لایرضی المولی بمخالفته. نه، شارع راضی است که من یکی از این دو آب را بخورم و شاید آن آب اولی که خوردم همان آب نجس بود که شارع راضی بود بخورم، وآب دوم هم که اصلا معلوم نیست آب نجس باشد. بله فرمایش آخوند با دید عقلی مشکلی ندارد، منتهی ما در مقام لزوم اطاعت صرف حکم عقل را نگاه نمی کنیم، ارتکازات عقلائی را هم نگاه می کنیم، چون وقتی ارتکازات عقلائی ردع نشد معتبر است. ما می گوئیم بیائید از دید عقلائی حساب کنید. اگر مقصود آقای صدر و محقق عراقی این است، اهلا و سهلا، اما دیگر این فرق گذاشتن بین حب و اراده اینها لا یسمن و لایغنی من جوع.

اما آن مطلب که ایشان فرمود تزاحم باید بین حلال اقتضائی و حرام باشد. بله با آن توجیه هایی که ایشان کرد باید همین حرف ها را بگوید که تزاحم حفظی درست کرد. این حرفها نیست. اصلا شارع ممکن است آن حلال هایی که حلال کرد اینها از باب اباحه لااقتضائیه بوده، از باب اینکه ملاکی برای حرمت نبوده است. ولی حالا که ما در شبهات بدویه می بینیم مثلا صد تا شبهه بدویه است، هشتاد تا از آنها مباح لااقتضائی است، بیست تای آنها حرام. شارع می گوید همین مقدار هم که من حرام کردم آن موارد متیقن و قطعی را، باعث شده یک عده از دین فاصله بگیرند. من بیایم در شبهات امر به احتیاط کنم باعث می شود که مردم فوج فوج از دین خارج بشوند. مصلحت تسهیل اقتضاء می کند که شارع اذن بدهد در ارتکاب شبهات بدویه. ولو اشتباه بشود بین حرام و مباح لا اقتضائی. خود اذن در ارتکاب شضبهات بدویه ناشی است از مصلحت تسهیل. چکار داریم که اشتباه بین غرض تحریمی وغرض ترخیصی باشد یعنی اباحه اقتضائیه باشد، یا نه اشتباه بین غرض تحریمی واباحه لااقتضائیه باشد. برای مولا چه فرق می کند؟ برای مولا مهم این است که امر به احتیاط لازم را خلاف مصلحت و حکمت و منت و امتنان می داند. ولذا می گوید به خودتان سخت نگیرید، لاتکونوا کالخوارج فإنهم ضیقوا علی انفسهم، لیس علیکم المسألة، بروید آزاد باشید. چه اشکالی دارد؟ عجب، مصلح تسهیل اقتضاء کرد که شارع تجویز بکند طلاق را، تجویز کند ترک مسواک را، نمی تواند مصلحت تسهیل اقتضاء کند ترک احتیاط را در شبهات بدویه؟ چرا نمی تواند. حالا اشتباه بین حرام و مباح لا اقتضائی باشد که باشد. اما شارع می بیند این همه موارد را بگوید احتیاط کنید خلاف مصلحت تسهیل است. چون غالب مردم دینشان با احساس است، ونباید کاری کرد که احساس دینی مرد آسیب ببیند، وبا امر به احتیاط ها احساسات دینی مردم آسیب می بیندو ما بیش از این لازم نداریم. بقیه وجوه انشاءالله فردا.